



نوشته از حقوقدان با تجربه و سابقه دار کشور محترم عبدالاحمد فیض



دهه ها بعد از تصویب میثاق بین المللی حقوق بشر در دهم دسامبر (۱۹۴۸) و کانوانسیونهای مرتبط یعنی میثاق حقوق مدنی و سیاسی و میثاق حقوق اجتماعی و اقتصادی مصوب شانزدهم دسامبر (۱۹۶۶) که به کرکتر آرمانی اعلامیه سی ماده ئی حقوق بشر خاتمه داده و مجموع مفاد میثاق مذکور بمثابة اصول بین المللی ماهیت الزامی کسب نمود، اعلامیه حقوق بشر در سطوح و عرصه مختلف بدلیل دوام جابرانه سلطه استعمار و تشدید مقاومت نهضت های نجاتبخش خلقهای تحت ستم علیه استعمار، وقوع نبردهای داخلی و موجودیت رژیمهای سرکوبگر و ضد ملی در بخش های وسیع جهان به پیمانه وسیع و بی رویه نقض و عاملان جنایات عمدتاً به علت عدم موجودیت یک نهاد مؤثر قضائی در نظام حقوقی بین المللی در پناه قدرت های حاکم از پیگرد قانونی و مجازات مصون باقی و باعث گردیده بود تا دامنه تضعیف حقوق فردی و جمعی گستره مزید کسب نماید.

فلذا بی مبالاتی دولتها نسبت به تعهدات بین المللی آنها در خصوص رعایت معیارهای حقوق بشری و استانداردهای پذیرفته شده بین المللی در زمینه تمکین نهادن به داعیه اندوستانه، باعث شد تا تفکری در نظام حقوقی جهانی شکل گیرد

تا در فروغ آن موضوع ایجاد یک دیوان ذیصلاح و مستقل جهانی به هدف شناسائی، تعقیب و محاکمه عاملان جرایم ضد بشری به سطح بلند مطرح گردد. مبرهن بود که تئوری پایگذاری چنین نهاد قضائی با ویژه گیهای فوق از همان آوان با عنایت به اصل منافع خودی، اصل حق حاکمیت و هکذا ماهیت استبدادی نظام های حاکم با رویاروی های قاطعانه وجدی مواجه و در خلال کار و مباحث روی تدوین و تسوید میثاق بوضوح متباز بود اما علی الرغم سنگ اندازی های برخی دولت ها، این نهاد بعد از سالها کنش و واکنش های متضاد با امضای میثاق روم در هفدهم جولای (۱۹۹۸) با رای مثبت بیش از (۱۲۰) کشور بمتابه یک نهاد قضائی مستقل حتا بدون وابستگی به سازمان ملل متحد ایجاد گردید لذا این بار نخست بود که جهان شاهد تأسیس ساختاری مستقلی بود که مشمول ماده (۲۵) منشور نه بوده و ملزم به تعمیل قطعنامه های ملل متحد نمیشد.

بر فوق ماده پنجم میثاق روم، دادگاه جزائی صلاحیت رسیدگی به جرایمی مانند، نسل کشی یا تصفیه قومی مشمول کانونسیون (۱۹۴۸)، جنایت جنگی مشمول میثاق (۱۹۴۹)، جنایت علیه بشریت و جنایت علیه صلح (تجاوز) را با تأکید بر اصل صلاحیت جهانی جزائی را داراست، هکذا اصل صلاحیت جهانی بوضوح به حاکمیت های مستقل یا دولتها این اطمینان را می بخشد که نظامهای قضائی داخلی صلاحیت رسیدگی به جرایم فوق را مقم بردادگاه جزائی داشته و دیوان بین المللی، صلاحیتهای دادگاه داخلی را مبنی بر تعقیب قضائی جنایات فوق با امعان به عنصر حاکمیت دولت در ماده (۸۰) اساسنامه دیوان و جاهت بخشیده است.

با عطف توجه به مطالب فوق، دیوان جزائی بین المللی جرایم مشمول صلاحیت را در وضعیت حقوقی معین یعنی در حالتی میتواند مورد بررسی قرار دهد که جرم در کشور عضو میثاق دیوان یا توسط اتباع کشورهای عضو ارتکاب یافته و دولت محل ارتکاب بعلت ضعف در سیستم قضائی داخلی، فساد وی باوری در تأمین عدالت قادر به فیصله بموقع و عادلانه نباشد.

افزون برین تعقیب قضائی جنایتکاران در دادگاه جهانی زمانی ممکن میگردد که دادستان دیوان عاملان جنایت را با اصدار قرار تعقیب، شناسائی و کشور محل ارتکاب جرم یا دولت که مظنون به جنایت ضد بشری تابعیت آنرا دارد، دادگاه بین المللی را بتأسی از مفاد منشور روم همکاری نماید. لذا موفقیت دیوان در تأمین عدالت در امر تعقیب و محاکمه ناقضان حقوق بشری بمتابه سنگین ترین جرایم بین المللی فقط در صورت وفاداری دولت های عضویه انجام تعهدات آنها بستگی دارد، که این امر در نظام غیر عادلانه جهان کنونی بدلائل گوناگون منجمله دوام کانونهای بحران در کشور های عضو، حضور و نقش قدرتمند جنایتکاران در اهرم های قدرت، تداوم درگیری با حضور نیروهای بیگانه در برخی کشورهای عقب مانده و در حال منازعات داخلی، رویکرد تقابل با اهداف دادگاه و حتا اعمال تحریم علیه دادگاه جهانی تاکنون محقق نگردیده است.

امروز که بیش از دوده از عمر دادگاه بین المللی میگردد، نه تنها بشریت شاهد کاهش در وقوع جنایات ناقض حقوق بشری منجمله تصفیه قومی، جنایت علیه بشریت و جنایت جنگی نیست بلکه عدم اقدامات تعمدی یا رویکرد تسامح و تساهل دولتها در زمینه تعقیب و مجازات عاملان جنایات فوق در چهارچوب قوانین داخلی و هکذا عدم همکاری با دادگاه جهانی گستره مزید کسب و حقوق انسانی در بخش های وسیع جهان و حتا در جوامع که خود را مدرن و داعیه دار حقوق بشر عنوان میکند بگونه بیرحمانه وی پیشنهاد زریا میشود، طوریکه بشریت شاهد هستند بعد از ایجاد دادگاه اختصاصی بین المللی تاکنون میلیون ها انسان بویژه در کشورهای معروض به مخاصمات مسلحانه داخلی، مداخلات و تجاوزات

خارجی، کشته، مصدوم و یا به مهاجرتهای کتلوی مجبور گردیده اند که بی تردید مسولیت همه طرفهای درگیر جنگ در ارتکاب بی رویه جنایت جنگی، جنایت بر ضد بشریت، جنوساید و کشتار گروهی جمعیت انسانی که در منازعات مسلحانه طرف قرار ندارند کاملاً مشهود بوده است.

افغانستان با دریغ بی پایان، در جمله کشورهای رقیف میشود که طولانی ترین و مرگبارترین منازعات داخلی را در نتیجه مداخلات خارجی شاهد بوده است، نبردهای خونین که عمدتاً در محور اهداف ژئوپولیتیک بیگانه انجام، مصایب جبران ناپذیری برای اکثریت بی دفاع غیر نظامی از خود بجا گذاشته و میلیونها افغان بیگناه توسط طرفهای درگیر جنگ با نقض آشکار معیارهای پذیرفته شده بین المللی در مخاصمات مسلحانه کشته، معیوب، بی خانمان و یا به عزت و وقار شان از سوی جنگجویان بیرحم تجاوز صورت گرفته است، لذا ماهیت و کرکتر جنایات فوق بیانگر خشن ترین جرایمی است که در قالب جرایم بین المللی مطرح و عاملان این جرایم بر بنیاد ماده پنجم و هشتم اساسنامه دادگاه جهانی میثاق بین المللی جرایم جنگی (۱۹۴۹) و کنوانسیون جنوساید مصوب (۹) دسامبر (۱۹۴۸) مستلزم تعقیب و مجازات پنداشته شده است.

افغانستان که عضویت میثاق دیوان جهانی را دارا بوده و منشور دیوان، دولت را ملزم مینماید تا قضایای جنایی حاوی محتوی جنایت بین المللی را که دوام جنگ، تروریزم، قاچاق مواد مخدر و ارتکاب جرایم سازمان یافته فراملی مانند قاچاق انسان، ترافیک مواد مخدر و هکذا تطهیر پول به گسترش جرایم نافی ارزشهای انسانی فزونی بخشیده است، در صورت عدم کارائی یا ضعف در نظام قضائی داخلی، به هدف اعاده حقوق متضررین و تحقق عدالت کیفری چون کشور عضو، به دادگاه جهانی احاله نماید، اما دولت افغانستان که بی تردید بدلیل گوناگون قادر به تأمین عدالت انتقالی نبوده است، از انجام تعهدات بین المللی خود مبنی بر تفویض پرونده های ناقض حقوق بشری در قلمرو تحت حاکمیت خود به دادگاه جهانی نه تنها اجتناب ورزیده است، بلکه کابل از همکاری با دادگاه بین المللی بعلت تعهدات دوجانبه مبنی بر عدم تحویدی جنایتکاران خارجی به دادهای جهانی که در کشور مان جرایم ضد انسانی را مرتکب شده اند نیز تاکنون طرفه رفته است.

هکذا طوریکه در فوق اذعان گردید که دادگاه جهانی بدلیل عدم همکاری دولت های عضو پیمان از بدوی ایجاد تا کنون علی الرغم گسترش کم سابقه جرایم نافی ارزشهای بشری، فقط سه پرونده عاملان جنایت را که عمده ترین مورد آن قضیه نسل کشی و نقض فاجعه بار حقوق بشری در دارفور سودان به اتهام عمر البشیر رئیس جمهور پیشین کشور سودان بود است مورد انفصال قضائی قرار داده است، لذا این امر بوضوح بیانگر این حقیقت است که اعمال حقوق جزای بین المللی و نیز تأمین عدالت کماکان درگروز و رواسیر سیاست باقی مانده و عدم همکاری دولتها با دادگاه جهانی به نقض و پایان شبه کامل پیمان روم انجامیده است.